

گذشت از بر این چشم اشکبار امروز  
 چه شد بآب زدی باز بیدار امروز  
 گذشتی و بدل تنگ من ز گوش چشم  
 چه تیر با که گشت دی زهر کنار امروز  
 ز بی قراری دل فارغم دگر شب  
 که بست با سر زلفت دلم قرار امروز  
 بیار باده و مشو حدیث کنه شیخ  
 که تازه میشنوم بوئی از بهار امروز  
 بر غم زاهد بد بین بنوش ساغری  
 که خوش بجام دل ماست روزگار امروز  
 بگو چه چاره کند روزگار فردا را  
 هر آن کسیکه نباشد بیدار امروز  
 بیاد کار طلوعی باند این گفتار  
 که نیست بهتر ازین گفته یادگار امروز